

جلسه‌ی ۱۰۸ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام والمسلمین قاسمیان - ۵ شنبه ۲۸ آذر ۹۸

فهرست مطالب

- فطرت..... ۳
- ۱- صحبت کردن قرآن به لسان و فرهنگ قوم (در گستره زمانی و مکانی)، از طریق فطرت..... ۳
- ۲- وجود فطرت در انسان: فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛..... ۳
- ۳- فطری بودن دین..... ۳
- فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ؛..... ۳
- ۳-۱- دین؛ همان اصول و خطوط کلی معارف و اخلاق و احکام..... ۳
- ۳-۱-۱- کار انبیاء، پرورش هسته‌ی درونی دین در انسان..... ۴
- ۳-۲- حنیف و متعادل بودن دین از طریق حرکت براساس فطرت..... ۵
- ۴- فطرت، غیرقابل تغییر و کج شدن..... ۵
- ۴-۱- قیّم بودن یعنی غیرقابل کج شدن..... ۵
- ۵- زندگی سخت (مَعِيشَةً ضَنْكًا)، نتیجه دفن کردن فطرت..... ۶
- ۶- بسیاری از مواثیق گرفته شده در قرآن، براساس فطرت..... ۶
- ۷- از جمله تبعات پذیرش فطری و درونی بودن دین:..... ۸
- ۷-۱- یک؛ عدم نیاز به استدلال در وجود خدا..... ۸
- ۷-۲- دو؛ رسیدن به سن تکلیف، زمینه‌ای برای شکوفا شدن فطرت..... ۸
- ۷-۲-۱- مقبول تر شدن اعمال در صورت شکوفاتر شدن درون مایه خدایی..... ۹
- ۷-۳- سه؛ عدم پذیرش «توجیه» در هدایت نشدن..... ۱۰
- ۷-۳-۱- عدم پذیرش توجیه «فریب خوردن توسط شیطان»..... ۱۰
- ۷-۳-۱- عدم پذیرش توجیه «فریب خوردن توسط ائمه کفر»..... ۱۱
- ۷-۳-۲- عدم پذیرش توجیه «استضعاف»..... ۱۲

۸- جمع‌بندی..... ۱۴

حکمت..... ۱۴

آیه اصلی: ۱۲۹ بقره

سایر آیات: روم: ۳۰ / شمس: ۸ / آل عمران: ۷۹ تا ۸۱ / توبه: ۵۳ و ۵۴ / اعراف: ۳۸ و ۳۹ / نساء: ۹۷ و ۹۸

موضوعات اصلی: فطرت، حکمت

موضوعات فرعی: لسان قوم، حنیف، قیّم، میثاق، تکلیف، ائمه کفر، استضعاف، فریب شیطان.

(بقره: ۱۲۹) رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛

فطرت

۱- صحبت کردن قرآن به لسان و فرهنگ قوم (در گستره زمانی و مکانی)، از طریق فطرت

[۱] به مناسبت تقدّم تعلیم بر تزکیه و تزکیه بر تعلیم عرض شد که هر دوی این‌ها به نوعی مقدّم است. اینجا تعلیم، مقدّم بر تزکیه است و در آیات دیگر تزکیه، مقدّم بر تعلیم است. به این مناسبت بحثی مطرح شد و آن این‌که مخاطب قرآن کیست؟ قرآنی که قرار است به لسان قوم صحبت بکند؛ یعنی به فرهنگ قوم، نه زبان قوم (مشخص است که یک پیغمبر چینی به تبلیغ برای ایرانی‌ها که نمی‌فرستد! به هر جهت با مخاطبش باید هم‌زبان باشد و در این بحثی نیست؛ ولی مهم این است باید به فرهنگ آن قوم باشد)، اگر قرار است به فرهنگ قوم باشد و از این طرف (مدیر: ۳۶) نَذِيرًا لِلْبَشَرِ؛ و (سبأ: ۲۸) كَافَّةً لِلنَّاسِ... باشد؛ یعنی بخواهد برای کل جهان صحبت بکند، باید هم در پهنای جغرافیا باشد و هم در پهنای زمان باشد (و اعتقاد ما در مورد قرآن همین است؛) یعنی قرار است قرآن هم به لحاظ زمانی برای همه عالم باشد و هم به لحاظ مکانی برای همه جا باشد؛ پس اگر قومش این‌ها هستند اساساً باید چه زبانی حرف بزند که این زبان زبانی جهانی تلقی بشود؟

[۲] به مناسبت این نکته، بحث **فطرت** مطرح شد. در مسئله‌ای به نام فطرت ما خیلی در مسائل اعتقادی و تبیین-های دینی خودمان اساساً چنین چیزی را جدی تلقی نکردیم و فکر کردیم انبیاء می‌آیند تبلیغ می‌کنند و این امت هم بر و بر انبیاء را نگاه می‌کنند که "این‌ها چه حرف‌هایی می‌زنند؟! لابد یک چیزهایی دارند می‌گویند! لابد از یک غیبی دارند خبر می‌دهند! حالا احتیاطاً فعلاً قبول کنیم تا ببینیم چه می‌شود!" انگار پیام انبیاء یک پیامی مستقل از فطرت است! در صورتی که در قرآن و روایات اصلاً به این سبک بیان نشده و دین به شدت درونی بیان شده است؛ یعنی دینی که از درون می‌جوشد، بیان شده است. خود پیغمبر این جوری بیان شده است. میثاق‌هایی که از امت‌ها گرفته شده این جوری بیان شده است. خلقت عالم همین جوری بیان شده است.

۲- وجود فطرت در انسان: فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛

[۴] در این زمینه به آیاتی رجوع کردیم که وقتی می‌خواست بگویند من انسان را درست کردم، وقتی می‌رسد به (شمس: ۷) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا؛ می‌فرماید: (شمس: ۸) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ ما فجور و تقوای نفس را به او گفته‌ایم، الهام کرده‌ایم.

۳- فطری بودن دین

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَنِينُ...

بعد هم در آیات فطرت (که از غر آیات است) در آیه ۳۰ سوره مبارکه روم دارد: (روم: ۳۰) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا...؛ شما وجه‌تان را اقامه بکنید؛ چهره‌تان را به سمت **دین** بچرخانید.

۳-۱- دین؛ همان اصول و خطوط کلی معارف و اخلاق و احکام

[۵] این نکته باید برای شما واضح باشد که تعبیر **دین** در قرآن با تعبیر **شریعت** در قرآن فرق دارد. وقتی می‌گوییم **دین**، گاهی فکر می‌کنیم **دین** با همه **شرایع** آن می‌شود **دین**! در صورتی که **دین** یک چیز بیشتر نیست. اصلاً از مقوله‌های عنداللهی هم هست و مقوله عندالناسی نیست. برای همین می‌گوید: (آل عمران: ۱۹) **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...** آن چیزی که از مقوله‌های عندالناسی است، **شریعت** و **منهاج** است، روش‌هاست. روش‌ها متفاوت است و آن هم درونی نیست و تعلیمی است. اصل شکر منعم و عبادت، یک چیز درونی و فطری است؛ ولی اینکه نماز چند رکعت باشد، چیزهای درونی نیست. یک چیزهایی در شریعت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یک جور است و در شریعت حضرت مسیح علیه‌السلام یک جور است. **شرایع** مختلفند، اما آنچه مورد بحث است، **دین** است. **دین** (که اصول و خطوط کلی معارف و اخلاق و احکام است)، **فطری** است.

۳-۱-۱- کار انبیاء، پرورش هسته‌ی درونی دین در انسان

[۱۷] حالا به عنوان جمله قصار این عبارت را داشته باشید که «**دین یک بسته نیست یک هسته است در درون آدم**» اصلاً **دین** یک بسته نیست که دارد توسط آدم‌ها دست به دست می‌شود. یک هسته‌ای است در درون آدم که به آبی که پیغمبران می‌ریزند و با تعالیمی که دارند می‌دهند، باعث می‌شود درون مایه تو مدام شکوفا شود و این [روند] ته ندارد. دقیقاً مثل هسته‌ای که یک درخت در آن به صورت فشرده هست با همه تراتیپش؛ این جور نیست که وقتی هسته را می‌کاری اول میوه بدهد و بعد ریشه درآورد؛ بلکه اول ریشه درمی‌آورد بعد بیرون می‌زند جوانه می‌شود، بزرگ می‌شود. ساقه‌هایش درمی‌آید. و بعد می‌رسد به میوه؛ یعنی تمام تراتیپش در خودش هست. فقط باید شکوفا بشود. فشرده درخت در دانه هست. خدا آن هسته را درست در زمین انسان کاشته است. مواجهه‌ی با پیغمبران کلاً باعث شکوفایی می‌شود کما اینکه با هر چیز مواجهه می‌کنید، همان می‌گیرد؛ مثلاً وقتی شما در بازارچه کتاب می‌روید، خواندنتان می‌گیرد. یا وقتی در مجموعه‌های «مال» می‌روید، و پرسه می‌زنید، خریدنتان می‌گیرد. بروید در رستوران خوردنتان می‌گیرد. آدم در هر محیطی برود مناسب آنچه هست، آدم را می‌گیرد. پیش پیغمبران برود و در معرض حرف پیغمبران قرار بگیرد، پیغمبری‌اش می‌گیرد؛ یعنی می‌بیند انگار این هسته دارد شکوفا می‌شود و بالا می‌آید.

[۳۴] این عبارت نهج البلاغه را هم بخوانم تا رابطه رسل را ببینید. در خطبه یک نهج البلاغه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسل را این جور توضیح می‌دهد: **...فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ... رسل را فرستاد... وَاَتَرَ اَلَيْهِمْ اَنْبِيَاءَهُ... انبیاء را متواتر کرد.** پشت سر هم، نبی فرستاد تا چه بشود؟ **...لَيْسَتْ اَدْوَاهُ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ... تا میثاق فطرت را تأدیه بکند.** یعنی از آن‌ها طلب بکند که همان را که خدا کاشته بده بیاید! همین را بالا بیاور! **...و يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ... آن نعمت‌هایی را که فراموش کرده، [متذکر شود].**

[۳۵] ببینید قرآن چقدر عنوان «تذکره» و «یتذکرون» دارد؟! اصلاً تذکر برای چیست؟ برای یادآوری است؛ یعنی شما آن را داری یا داشتی اما یادت رفته! گرم هستی که حالت نیست! اصلاً میثاق‌هایی که به انبیاء سپردی نمی‌دانی! و چرا؟ چون گرم هستی حالت نیست! باید یک خرده بجوشاندند تا این گرد و خاک را کنار بزنی؛ تا بفهمی میثاقی داری و باید بروی دین خدا را کمک بکنی. انبیاء را کمک بکنی تا این حاکم بشود و... .

[۳۶] ...و يُذَكِّرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ ، و يَحْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالْتَّبْلِيغِ... آن موقع احتجاج بکند و بگوید: من این کار را هم کردم. فکر نکنی نکردم! ...و يُثِيرُوا لَهُم دَفَائِنَ الْعُقُولِ؛^۱ تا آن گنجینه‌های تو را بالا بیاورد. ببینید پیامبران قرار است چه کار بکنند! گنجینه‌های درونی تو را اثاره کنند. یعنی در آن‌ها انقلاب کنند. بشورانند تا گنج‌هایی را که داری، همین جوری یک جا نخواستنی! که آن موقع گنج‌ها هم به کار تو نمی‌آید! پیامبران این گنج‌ها را بالا می‌آورند تا تو آن‌ها را ببینی

۲-۳ - حنیف و متعادل بودن دین از طریق حرکت براساس فطرت

[۶] (روم: ۳۰) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا...؛ دین به صورت حنیف و وسط و متعادل، نه به صورت منحرف و جنیف! حنیف در برابر جنیف است و در قرآن واژه متجانف داریم؛ متجانف یعنی کسی که منحرف است. وقتی فرمان ماشین به سمت خاکی بکشد، در این حالت ماشین جنیف و متجانف است و می‌گویند منحرف می‌رود، با این که ممکن است در جاده باشد، ولی حنیف نیست. ما ماشینی داریم که در جاده است، اما حنیف نیست و اگر با همین دست فرمان برود به شانه خاکی می‌افتد. لذا دینداری باید حنیف باشد و چه جوری؟... فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...؛ مردمی که بر این فطرت هستند،... لَّا تَبْدِيلَ لِمَ خَلَقَ اللَّهُ... کلاً نمی‌شود آن را عوض کنیم؛ لذا قرآن به این بحث ادامه می‌دهد که شما نمی‌توانید این را عوض کنید.

۴ - فطرت، غیرقابل تغییر و کج شدن

۴-۱- قیّم بودن یعنی غیرقابل کج شدن

[۸] بعد می‌فرماید: ...ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ... معنی تعبیر قیّم را در قرآن ببینید! در ابتدای سوره مبارکه کهف و آیه ۲۷ سوره زمر.

[۹] (زمر: ۲۷) وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ ما برای مردم در این قرآن هر مثلی زدیم؛ شاهد آوردیم باشد که تذکر پیدا کنند. بعد می‌خواهد قرآن را توصیف بکند و بگوید که قرآن چیست، می‌فرماید: (زمر: ۲۸) قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ؛ یک قرآن عربی غیری ذی عوج است که با غیر معوج فرق دارد؛ مثل اینکه حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌گوید: (ابراهیم: ۳۷) رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ...؛ من فرزندانم را در یک وادی غیر ذی زرع [ساکن ساختم. می‌فرماید: غیر ذی زرع] و نمی‌گوید: «لم یزرع». «لم یزرع» زمینی است که در آن کشت و زرع نمی‌کنند و بائر است ولی «غیر ذی زرع» زمینی است که اصلاً نمی‌توان در آن چیزی کاشت؛ مثلاً کلاً یک بستر سنگی است. مکه از زمین‌های غیر ذی زرع است. لذا اول سنگ‌ها را می‌کنند و خاک می‌ریزند و بعد چیزی می‌کارند. غَيْرَ ذِي عِوَجٍ یعنی همین که اصلاً نمی‌شود آن را کج کرد. اصلاً کج شدنی نیست.

آن موقع همین را که کج شدنی نیست، ببینید قرآن چگونه توصیف می‌کند در سوره مبارکه کهف. (می‌خواهم عظمت قرآن را ببینید.) وقتی می‌گوید فطرت این است، یعنی چه؟ در سوره کهف آیه ۱ و ۲ دارد: (کهف: ۱) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا؛ عِوَجٍ قرار نداده برای این کتاب (کهف: ۲) قَيِّمًا...؛ و این «قَيِّمًا» با توجه به آیه سوره زمر یعنی غَيْرَ ذِي عِوَجٍ است.

[۱۲] حالا در آیه فطرت می‌گوید: (روم: ۳۰) ...فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ...؛ یعنی نمی‌شود این را کاری بکنی. این در درون انسان هست. اگر تو بخواهی این را کج بکنی، اصلاً نمی‌توانی! البته می‌توانی دفن کنی. این یک شیئی است که می‌شود آن را دفن کرد ولی نمی‌توانی آن را کج بکنی و تازه یک آمپلی-فایر قوی است که همین جوری حرف می‌زند؛ یعنی شما آن را زیر خاک هم که می‌کنی باز حرف می‌زند.

۵- زندگی سخت (مَعِيشَةً ضَنْكًا)، نتیجه دفن کردن فطرت

[۱۳] برای همین است که قرآن می‌گوید: نمی‌شود کسی طعم آرامش را در این دنیا ببیند با اعراض از یاد خدا. نه این که خدا بگوید: "من نمی‌گذارم و من انتقام می‌گیرم. حالا از من اعراض می‌کنی؟! حالت را می‌گیرم!" اصلاً این جوری نیست. (طه: ۱۲۴) وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى؛ اصلاً زندگی اش تلخ می‌شود حالا تا روز قیامت! یعنی اصلاً نمی‌شود که این درست بشود. این‌ها با هم درست در نمی‌آید. این از این طرف می‌خواهد بکشد ببرد و آن از آن طرف می‌خواهد بکشد ببرد. این‌ها دهنه اسب را دارند پاره می‌کنند. فطرت می‌خواهد این طرفی بکشد و اصلاً هم ساکت نمی‌شود (اما ممکن است دفن بشود که اگر بخواهی کاری بکنی، فطرت را نبینی، ولی او همانجا هم حرف می‌زند و آرام نمی‌نشیند؛) برای همین زندگی طرف را تباه می‌کند در صورتیکه کسی بخواید یک کار دیگری بکند.

[۱۴] این‌ها را خود خدا مسئولیتش را قبول می‌کند. به تعبیری اگر شما حرف اضافه نذنی، همان که خدا گفته و مسئولیتش را هم قبول کرده، همان است. گفته: من یک نفخه الهی در تو گذاشته‌ام و آن پیغمبر درونت است و رهایت هم نمی‌کند. هیچ کاریش هم نمی‌توانی بکنی. آن را تخریب هم نمی‌توانی بکنی. عوضش هم نمی‌توانی بکنی. فقط (شمس: ۱۰) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا؛^۲ می‌توانی رویش خاک بریزی و دفنش کنی. ولی حتی وقتی آن را دفن کنی، باز هم او حرف می‌زند و بیچاره‌ات می‌کند. تو از این طرف می‌خواهی بکشی و او هم از آن طرف می‌خواهد بکشد. زندگی برایت نمی‌گذارد. و این می‌شود که (طه: ۱۲۴) ...فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...؛ می‌شود یک زندگی تلخ. ...وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى؛ تازه آن طرف هم کور محسور می‌شود. چرا؟ چون این را ندیده؛ یعنی نخواستی ببیند!

۶- بسیاری از مواثیق گرفته شده در قرآن، براساس فطرت

[۱۵] خیلی از این مواثیقی که در قرآن، همه‌اش همین میثاق است که از طرف چنین پیمانی گرفته‌اند.

(ال عمران: ۷۹) مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ؛ (ال عمران: ۸۰) وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛ (ال عمران: ۸۱) وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ؛

(ال عمران: ۷۹) مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَ... بشر را نشاید که خدا به او کتاب و حکم و نبوت بدهد، ...ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ... بعد بگوید: عباد من باشید. یعنی هیچ بشری این کار را نمی‌کند که به

^۲ کسی که آن را [به زشت کاری] آلود بی‌گمان [از رشد و کمال و رحمت حق] محروم شد.

سمت خودش دعوت بکند، و اینجا نقش پیغمبران معلوم می‌شود که این است که هسته‌های درونی شما را شکوفا می‌کند. [۲۰]...وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ... بیاپید منسوب به ربّ بشوید. عالم ربّانی یعنی این: ...بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ؛ ربّانی بشوید با درس و بحث قرآن و پذیرش این‌ها.^۳

[۲۱] (آل عمران: ۸۰) وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا... و خدا شما را امر نمی‌کند که شما ملائکه و نبیین را ربّ بگیرید. ربّ فقط خداست. این‌ها آمده‌اند فقط آن پیام را بیاورند، آن هم نه پیامی که شما برّ و برّ نگاه بکنی (این در آیه بعد معلوم است) پیامی که وقتی مواجهه می‌کنید اگر آن صافی درون و فطرت باشد، بکهو جذب می‌کند.

[۲۱] برای همین است که در علم کلام یکسری مزخرفاتی می‌گویند: [از جمله این که] شما بخواهی بدانی کسی پیغمبر است باید از او معجزه بخواهید، بعد معجزه‌اش را تحلیل بکنی، بعد برهان بیاوری! در حالی که اصلاً چه کسی این جوری ایمان آورده؟! پس اگر این جوری باشد که ایمان ابوذر به درد نمی‌خورد! اصلاً چه کسی این جوری با پیغمبر مواجهه می‌کرده؟! بلکه تا مواجهه می‌کرده و تا حرف را می‌شنیده به خاطر آن لطافتی که در فطرتش بوده جذب می‌شده. نکته جالبش این است که اتفاقاً تقریباً همه کسانی که درخواست معجزه می‌کنند، ایمان نمی‌آورند. چرا؟ چون وقتی درون را کور کردی، حالا در بیرون هر چه را باشد ببینی، خواهی گفت: این لابد یک چیز دیگر است؛ چون که نگاه (نظر) و توصیف به شدت نظریه بار^۴ است.^۵

[۲۷] (آل عمران: ۸۰) وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛ آیا امر می‌کند شما را به کفر بعد از این که شما مسلمان شدید؟ نه! اصلاً پیغمبران که از این کارها نمی‌کنند! پیغمبران می‌آیند و

۳. ربّ، ربوبیتش را همین جوری می‌خواهد انجام بدهد؛ یعنی با این کتابی که فرستاده می‌خواهد ربوبیت کند. شما بیاپید این را تلقی بکنید و ربّانی بشوید.

۴. نظریه بار بودن مشاهده: اساس تز نظریه بار مشاهده این است که برخلاف آنچه که استقراگرایان می‌گویند، مشاهده صرفاً توسط اطلاعاتی که از جهان خارج به مشاهده‌گر می‌رسند تعیین نمی‌شود و عواملی غیر از جهان خارج در تعیین مشاهده نقش دارند. بسته به نوع تز نظریه‌باری، این عوامل طیف وسیعی از جمله: انتظارات، علایق، تاریخ، اجتماع، زبان، آموزش، نظریات علمی و غیر علمی مورد باور مشاهده‌گر را شامل می‌شوند.

۵. [۲۳] یکی از کلاه‌های گشادی که سر بشر رفته این است که مفهوم «خبره» و مفهوم «متخصص» را یکی فرض کرده‌ایم. می‌پرسیم متخصص یعنی چه کسی؟ می‌گویند: کسی که دانشگاه رفته و درس خوانده و علوم یاد گرفته. اما خبره یک چیزی است غیر از متخصص. به کسانی که فکر کرده‌اند توصیف علمی یک توصیف بی‌طرف است، سخت در اشتباهند! در علوم انسانی که هیچ بی‌طرفی وجود ندارد، حتی نظریات فیزیک و شیمی نظریه بار است. یعنی شما کلاً یک «پرتابه» را می‌توانید تحلیل کنید، بدون این که $f=ma$ داشته باشد. ولی یک جوری به ما القاء شده که انگار این شیئی که پرتاب می‌شود یک چیزی به آن اویزان است به نام f . شما می‌توانید درمانگری کنید، اسم پزشکی هم داشته باشید ولی اسم میکروپ وجود نداشته باشد! این نظریات به شدت نظریه بار است. شما می‌توانید باران ببینید یا نبینید و خشکسالی باشد و به قول قرآن می‌توانید بگویید: عالم همین جوری است دیگر! و به قول قرآن: (یونس: ۳۱) ...إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا... آیه ببینید و بعد در آیه حیل‌گری کنید! به دلیل اینکه **توصیف**، به شدت به نظریات شما بستگی دارد. یعنی دو تا صحنه را دو نفر می‌بینند، دو تا تحلیل می‌دهند. اصلاً دو جور می‌بینند. در صحنه‌ها دو مدل پاراگراف دارند. به دلیل اندیشه‌هایتان است که صحنه‌ها را پاراگراف‌بندی می‌کنید.

[۲۵] این خیلی اشتباه است که فکر می‌کنید حتی توصیف‌های رشته‌های تخصصی، سالم است. کلاً جریان اصلاحات و اصول‌گرایی و نوع اصلاح‌طلبی و نوع اصول‌گرایی، این‌ها همه مزخرفات است. کلاً دو جبهه وجود دارد. ته ته آن به دو جبهه برمی‌گردد: «وفاداری کامل به علوم جدید و وفاداری به وحی». این ته جبهه‌هاست. ته جبهه‌های شیاطین و غیر شیاطین هم، همین جاست که در آن صف‌آرایی می‌کنند؛ وفاداری کامل به همین علوم و عدم وفاداری به وحی، و از آن طرف وفاداری به وحی. این دو کاملاً با هم سرشاخ هستند. برای همین وقتی شما پیام وحی را می‌خوانید می‌بینید در دل طرف آشوب می‌شود چون با علوم او دیگر سازگار نیست؛ یعنی به شدت عدم سازگاری احساس می‌کند با علوم خودش و علمی که خوانده است.

[۲۶] حالا یک جایی باید بایستیم به مناسبتی در قرآن و این‌ها را بیان بکنیم. خیلی‌ها را می‌بینید تا قرآن می‌خوانند و دارند قرآن می‌خوانند احساس می‌کنند این دیگر با علم اقتصاد سازگار نیست. این عقلانیت چه می‌شود و آن عقلانیت چه می‌شود؟! این عقلانیت وحیانی چرا اینگونه است و عقلانیت غیر وحیانی چرا اینگونه است؟!

فقط می‌گویند: بیایید بروید زیر پر خدا. بعد می‌گوید: رابطه پیغمبران با شما چیست؟ (آل عمران: ۸۱) وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ... شما یک پیمانی سپردید و پیام به شما دلیور شده. پیام داده، میثاق را داده، تیک دومش هم آبی شده. این را آخر خود آیه می‌گوید. می‌گوید دیدید و یک دور هم چک مجدد با شما می‌کند که نکند تیک دومش آبی شده باشد و شما نخوانده باشید! مثل کسانی که پیام را باز می‌کنند ولی نمی‌خوانند. یک دور چک دلیور می‌کند که آیا پیام الان دریافت شد؟! این‌ها همان میثاق‌هایی است که انبیاء می‌گیرند و خدا می‌گیرد. این که کجا می‌گیرد؟ در وجود طرف دارد این میثاق را می‌گیرد و گرفته است:

[۲۸] (آل عمران: ۸۱) وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ... خدا میثاق نبیین را گرفته و طبیعتاً از اُمم اینان... لَمَّا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ... وقتی کتاب و حکمت برای شما آمد... ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ... یک رسولی تصدیق کننده این‌ها آمد... لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ... ایمان می‌آورید و نصرت می‌کنید. ما میثاق گرفتیم که وقتی پیغمبر با کتاب آمد، میثاق این است که ایمان می‌آورید و پیغمبر را نصرت می‌کنید... قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي... آیا پیام دلیور شد یا نه؟! آیا اقرار کردید؟ آیه می‌گوید: از همه پیامبران و اُمم این میثاق را گرفته‌ام. پیمان دادی یا ندادی؟! ... قَالُوا أَقْرَرْنَا... گفتند: آره! این تیک دومش هم که آبی شده، دیدیم... قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ؛ شما شاهد و من، هم شاهد! دیگر کسی زیرش نزند! یک میثاقی است که کلاً گرفته شده است. حالا شما بگو من چنین میثاقی ندادم! من کجا چنین میثاقی دادم؟ این‌ها همان چیزهایی است که گرفتند، ولی گرم است و تو حالت نیست! من مسئولیت آن را قبول نمی‌کنم، ولی خدا هم به شدت مسئولیتش را قبول می‌کند و هم چیز بارش می‌کند!

۷- از جمله تبعات پذیرش فطری و درونی بودن دین:

۷-۱- یک؛ عدم نیاز به استدلال در وجود خدا

[۳۶] تبعات این حرف خیلی زیاد است. (البته من نمی‌خواهم به تمام تبعاتش اشاره کنم؛) تبعات چنین حرفی که دین درون مایه‌ای است، بیرونی نیست و اگر درون مایه‌ات درست نشود اصلاً بیرون آن فایده ندارد، هرچقدر هم پیغمبر بیاید. و اگر هم آن [درون] درست شود، اصلاً کاری نداری که استدلال داری یا نداری. خیلی‌ها استدلال ندارند. الان برای خداشناسی، مگر اثبات وجود خدا استدلال دارد؟! اگر فکر کردید استدلال دارد، خیلی اشتباه کردید! بنده به عنوان کسی که «فلسفه کار» هستم به شما می‌گویم ندارد؛ یعنی هر استدلالی بکنید من می‌توانم در آن انگولک کنم. دیگر از خدا واضح‌تر؟! شما برهان نظم و قانون علیت بیاور، من انگولک می‌کنم! حتی برهان صدیقین بیاور تا من ۱۰ تا تقریر برایت درست کنم و توی این چاله چوله‌هایش بیندازم. خدا هست دیگر! (ابراهیم: ۱۰) ... أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...؛ اینکه معلوم است که خدا هست. این‌ها همان چیزهایی است که در وجود انسان هست. و همین این هم باید در وجود آدم زنده بشود. وگرنه بیرون فایده‌ای برای آدم ندارد.

۷-۲- دو؛ رسیدن به سن تکلیف، زمینه‌ای برای شکوفاشدن فطرت

[۳۸] حالا اگر این جورى بشود، **تکلیف** برای شما اسمش عوض می‌شود. می‌دانید که جشن تکلیف را سید بن طاووس برای خودش اختراع کرد. گفت: "من بالغ شده‌ام و رفیق‌هایش را دعوت کرد. و گفت: من مخاطب «یا ایها الذین آمنوا» شدم. تا حالا نبودم. تکلیف مدلتش عوض می‌شود و تبدیل می‌شود به تشریف!"^۶

وقتی کسی یک چیزهایی را تکلیف می‌بیند، فکر می‌کند که ظاهراً باید یک کارهایی بکند. بالاخره قیر و قیف و این چیزها هم هست و احتمالاً جهنم ایرانی‌ها هم نیست که گاهی قیر باشد قیف نباشد و برعکس! آنجا همه چیزش سر نظم است. اینکه بگوید: "چاره‌ای نیست باید یک کارهایی انجام دهیم." این نگاه کجا تا اینکه یک نفر فکر بکند که من رسیدم به مقامی که دیگر این آب پیامبران بریزد و مرا شکوفا کند و بالا ببرد. این دو با هم چقدر فرق می‌کند؟! به جای **تکلیف** می‌شود **تشریف**.

۷-۲-۱- مقبول تر شدن اعمال در صورت شکوفاتر شدن درون‌مایه خدایی

[۴۰] از آن طرف هرچقدر این درون مایه خدایی شکوفاتر بشود، اعمال شخص مقبول‌تر می‌شود. در سوره مبارکه توبه از آیه ۵۳ عبارت‌های خطاب به منافقین دارد:

(توبه: ۵۳) **قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ؛** (توبه: ۵۴) **وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ؛**

(توبه: ۵۳) **قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا...** شما می‌خواهی به طوع انفاق بکن و هزینه بکن، می‌خواهی به کراه؛ ... **لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ...** خدا از شما قبول نمی‌کند. خدا هم دنبال این رزومه‌ها نیست که مثلاً خیرین مدرسه‌ساز هزار مدرسه ساختند. اصلاً این‌ها به خدا نمی‌رسد. این‌ها تبعات این اندیشه است که می‌فرماید: (حج: ۳۷) **لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا...** از قربانی‌ها خون و گوشتش که به خدا نمی‌رسد! ... **وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ؛** آن درون مایه است که دارد به خدا می‌رسد.

[۴۱] **الان دقیقاً درونت چیست؟ این را بیاور!** درونت چه فکر می‌کنی؟ درونت چه مدلی است؟ رزومه‌ها به درد من خدا نمی‌خورد. حالا شما هزار تا مدرسه بساز! این به درد من نمی‌خورد. درون برای من چه آورده‌ای؟! **بله!** اگر از درونت هم یک چیز خدایی جوشیده، به همان مقداری که جوشیده، [مورد قبول است]. ولی اگر از من خدا بپرسی که به چه چیزی ربط دارد، من خدا نگاه می‌کنم ببینم رابطات با نماز (یعنی با خدا) چه مدلی است، درون را به همان مقدار وزن می‌دهم. اما اگر رابطه با خدا نداری و داری انفاق می‌کنی، در یک حدی هم دستت درد نکند و مثلاً یک تخفیف غذایی هم هست. رزومه هم برای من نیاور! بگو در درون چه داری!؟

[۴۳] **چه چیز مانع از قبولی نفقات است؟:** (توبه: ۵۴) **وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ...** (این آیات راجع به کفار نیست‌ها! راجع به منافق است.)؛ به خاطر اینکه اولاً تو به مسیر الهی کافر هستی، حتی اگر

۶. جشن تکلیف از ابتکارات سید بن طاووس

سید بن طاووس از عبادت لذت می‌برد و جریان جشن تکلیف از افتخارات ایشان است. وقتی پانزده سالش تمام شد و وارد سال شانزدهم شد، گفت باید شاکر باشم که تا دیروز لایق محضر الهی نبودم که خدا با من سخن بگوید؛ لایق نبودم جزو خطاب «یا ایها الذین آمنوا» باشم، خداوند چیزی از من بخواهد، به من فرمان بدهد و من اطاعت کنم اما از امروز به حدی رسیدم که خدای سبحان به من دستور می‌دهد. با من حرف می‌زند. مرا مخاطب قرار می‌دهد و این روز عید من است. لذا جشنی گرفت و عده‌ای را دعوت کرده، پذیرایی کرد و شیرینی داد. مردم گفتند چه جشنی است؟ گفت جشن تشریف است نه تکلیف. من مشرف شدم نه مکلف؛ چون کلفتی (سختی) نیست، شرافت است. (منبع: گنجینه معارف، پایگاه اطلاع رسانی حوزه)

داری هزینه نظام را هم می‌دهی، این جور نیست که الان می‌خواهی کار دین و پیغمبر را جلو ببری! بلکه به هر دلیلی می‌خواهی وارد یک جریانی بشوی؛ ... وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كَسَالَى... انفاق چه ربطی به کسالت در نماز داشت؟! و این به خاطر همان درون مایه هاست. ... وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارْهُونَ؛ شما انفاق از روی گُره می‌کنی و فایده ندارد! از انفاق زورکی و پرداخت هزینه از سر ناخوشی و رودربایستی شما، ممکن است طرف مقابل استفاده بکند، ولی تو استفاده نمی‌کنی؛ چون مهم درون توست که در آن درون چه داری؟! آیا در درون ارتباط با خدا داری یا نداری؟ برای خدا این کارها را انجام می‌دهی یا نه؟! نداری؟

[۴۴] اینقدر این‌ها را در دین به ما گفتند، برای ما عادی شده، ولی واقعاً از معجزات است که این‌ها باورمان شده! شما الان در دنیا برو بگو: "یک نفر برای ریا و برای نشان دادن به مردم یک کاری انجام می‌دهد." می‌گویند: "کار خوبی انجام می‌دهد!" اما شما با منطق دینی چه جوابی می‌دهی؟ می‌گویی: "اگر برای نشان دادن به مردم است اصلاً این کار چه فایده دارد؟!" در دنیا بگویی: "ایشان این کار را کرد برای رزومه و ۵۰۰ یتیم در تکفل گرفت"، می‌گویند: "دستش درد نکند، کار خوبی کرد." ولی در این جا می‌گویند: "هزار تا هم اگر می‌کرد فایده نداشت!"

[۴۵] این برمی‌گردد به همان چیزهایی که در شخص، عنوان شاکله می‌گیرد: (اسراء: ۸۴) قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ...؛ یعنی «يعمل على نيته»؛ همان نیت‌های واقعی که شخص به آن‌ها رسیده. آن شاکله و قیافه‌ای که شخص نیت کرده و به آن رسیده و لزوماً نه نیت حین فعل یا قبل از فعل، بلکه شاکله نیت؛ به آن جایی که از جهت نیتی خودش را رسانده؛ به فرض یک کسی یک کار ورزشی کرده، بدن آماده‌ای دارد. همانی که الان هست. بله! ممکن است این بدن آماده می‌خواهد برود روی تشک کار جدی‌تری هم بکند و این هم خوب است، ولی مهم این است که کلیت بدنش چقدر آماده است؟ و این می‌شود شاکله‌اش. (اسراء: ۸۴) قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ...؛ و براساس این شاکله یکسری عمل انجام می‌دهد. آن مقدار عمل هم یک ارزش‌هایی دارد. ارزش او هم به نیایش بستگی دارد.

۳-۷ - سه؛ عدم پذیرش «توجیه» در هدایت نشدن

۱-۳-۷ - عدم پذیرش توجیه «فرب خوردن توسط شیطان»

[۴۷] از جمله لوازم این بحث، این است که قرآن خیلی پدیده‌ای به نام **استضعاف فکری** را که ما امروزه طرح می‌کنیم، قبول ندارد. شما یک جا نشان بدهید که این‌هایی که منحرف شدند، حق داشتند! اصلاً قرآن این را قبول نمی‌کند. به دلیل آن درون مایه‌هایی که خودش گذاشته و مسئولیت قبول کرده و در میثاق با نبیین جلو رفته است. بعضی می‌پرسند: پس چرا خدا شیطان را گذاشته؟ خب گذاشته تا صحنه **جهاد اکبر** درست بشود. شیطان سوتی عالم که نیست که مثلاً یک جوری شد و خدا ماند که این را چکارش بکند؟! این وسط این دیگر چه شد؟! این جور که نیست! شیطان گفته: (حجر: ۳۶) فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ^۸؛ خدا گفته حالا إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ نه، : (حجر: ۳۶) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ؛ یک مدتی به تو مهلت می‌دهم تا ببینم چکار می‌کنی؟! اغوا کن ببینم چه کار می‌کنی. این که سوتی

۷. الصادق (ع) عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (وَ النَّبِيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا وَ إِنْ النَّبِيَّةُ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ يُعْنِي عَلَى بَيْتِهِ. امام صادق (علیه السلام) -سفیان بن عیینه گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: نیت از عمل بهتر و مهمتر است، حتی نیت همان عمل است؛ سپس کلام خدا را تلاوت فرمود: قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ؛ یعنی براساس نیتش. (الکافی، ج ۲، ص ۱۶/ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۳۰/ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۵۱)

۸. گفت پروردگارا پس مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده.

عالم نیست که، بلکه صحنه **جهاد اکبر** باید باشد تا طرف رشد بکند. و یک جبهه **جهاد اصغر** باید باشد تا امتی رشد بکند.

[۴۸] در آیه معروف سوره حدید دارد که ما جنگ افروز نیستیم و قیام به قسط هم احتیاجی به جنگ ندارد: (حدید: ۳۵) لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ... خب حالا چه؟ خب درگیری شروع می شود. سیستم دنیا اصلاً این جور نیست که صراط مستقیم را برو که برو؟! نه! باید بروی در صحنه جهاد. لذا از این بعد می شود: ... وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ...؛ از این به بعد می شود آهن و از این به بعد می شود جنگ. ... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ... قیام مردم به قسط، احتیاجی به جنگ ندارد، ولی جنگ طبیعی قیام به قسط است؛ یعنی تا شما صراط مستقیم بروید، خدا به یکی اجازه داده و قسم خورده که (ص: ۸۲) ... فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛ من حتماً سر صراط مستقیم ایستاده‌ام تا تو را هُل بدهم. خدا هم سیستم احسن الهی را این جور درست کرده که در این درگیری‌ها کسی بزرگ شود.

[۵۷] در سوره حضرت ابراهیم شیطان با انسان مکالمه‌ای دارد؛ انسان می گوید این شیطان مرا فریب داد. شیطان پاسخ می دهد: (ابراهیم: ۲۲) ... فَلَا تَلْمُزْنِي وَ لَوْمُوا أَنفُسَكُمْ... چرا من را ملامت می کنید؟ خودتان را ملامت کنید! مگر من با تو چه کار می کردم؟! ... مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِيَّ... کاری به هم نداشتیم، من فقط سوت می زدم، می خواستی تو نیایی! ۱۲۴ هزار پیغمبر گفتند: راه این طرف است ولی تو آمدی این طرف! می خواستی نیایی! فطرت از درونت می گفت: "راه این طرفی است" و این همه پیامبر صادق و مصدق می گفتند: راه این طرفی است. من فقط سوت زدم که راه اینطرفی است، اما تو آمدی؛ ... فَلَا تَلْمُزْنِي وَ لَوْمُوا أَنفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِيَّ...؛ این جا که مال سوت زدن است. جای دیگر شیطان می گوید: تو خودت تحت الحنکت و افسارت را دست من دادی. (اسراء: ۶۲) ... لِأُحْتَبِنَكَ ذُرِّيَّتَهُ...؛ افسار را گرفته‌ام و هر جا خواستم می برم، می خواستی ندهی! این همه گفتند این راه را برو و من گفتم این راه را برو و تازه فقط سوت زدم، حتی با تو چهار کلمه حرف حساب نازدم، فقط فریاد زدم و تو آمدی این طرف! می خواستی نیایی!

۷-۳-۱ - عدم پذیرش توجیه «فریب خوردن توسط ائمه کفر»

[۴۹] قرآن فی الجمله قبول می کند که یکسری پیشوایان حق هستند و یکسری پیشوایان باطل. یکسری ائمه کفر هستند و یکسری مردم هستند و این ترتیبها را قبول می کند، منتها قبول نمی کند که پیشوایان باطل مردم را فریب دادند و اینان هم فریب خوردند!

[۵۱] در آیه ۳۸ سوره اعراف دارد:

(اعراف: ۳۸) قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا دَارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ؛ (اعراف: ۳۹) وَقَالَتْ أَوْلَاهُمْ لِأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ؛

(اعراف: ۳۸) قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ...؛ در میان این گروه‌های جن و انس بروید در جهنم. ^۹ ... كَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا... هر امتی که می‌آید فحش می‌دهد به دیگری ^{۱۰}. یعنی آنجا فحش و فحش کاری است. ... حَتَّىٰ إِذَا دَارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا... وقتی همه را جمع می‌کنند در جهنم، حرف‌ها این است: ... قَالَتْ أَخْرَأَهُمْ لِأَوْلَاهُمْ... آن‌ها که پیرو بودند، به پیشروها می‌گویند: ... رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا... خدایا این‌ها ما را گمراه کردند. این‌ها گمراه بودند، ما هم گمراه شدیم! یا اینکه می‌گویند: آباء ما اینگونه بودند: (زخرف: ۲۲) ... وَأَنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ؛ یا عرف زمانه اینگونه بود و ما اینجوری شدیم. ... رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ... خدایا عذاب این‌ها را دو برابر کن! ... قَالِ لِكُلِّ ضِعْفٍ... گفته می‌شود هر دو، دو برابرند. ... وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ؛ چرا؟ چون یکی دارد راه باز می‌کند و یکی دارد پشتیبانی می‌کند و راه را تقویت می‌کند. و بعد (اعراف: ۳۹) وَقَالَتْ أَوْلَاهُمْ لِأَخْرَأَهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ...؛ این‌ها [اثمه کفر] هم به آن‌ها [پیروانشان] می‌گویند: "شما الان هیچ فضیلتی بر ما ندارید. می‌خواستید نکنید!"

[۵۶] این مکالماتی که بهشتی‌ها با بهشتی‌ها و جهنمی‌ها با جهنمی‌ها و بهشتی‌ها با جهنمی‌ها دارند خیلی عجیب است! ولی همه این‌ها گویای حقیقتی در این دنیا است. حتی می‌گویید: (زخرف: ۲۲) ... أَبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ... مشهورات زمانه من این بود و من هم رفتم، می‌گویند: بی‌خود رفتی! یعنی قرآن یک جوری صحبت می‌کند که انگار مسئولیت حرف شما را نمی‌خواهد بپذیرد. درست است که عذاب پیشروها را بیشتر می‌داند (یکسری هم پیشاهنگ هدایت یا عذاب هستند. (نور: ۱۱) ... وَالَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ... که یا اثمه کفرند یا اثمه ایمان هستند)؛ اثمه سهم عمده داستان را می‌پذیرند ولی بی‌خیال بقیه نمی‌شود. (اعراف: ۳۹) ... فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ؛ به خاطر خودتان این کار را کردید.

۷-۳-۲ - عدم پذیرش توجیه «استضعاف»

[۳۰] یکی از توابع و لوازم این حرف این است که خدا خیلی راه نمی‌آید با پدیده‌ای به نام **استضعاف** که مثلاً بگوییم یک نفر نفهمید، چون موقعیتش یک جوری بوده که نفهمیده. ولی خدا می‌گوید: "من خودم می‌دانم با درون این، چکار کردم و چقدر حجت تمام کردم! چقدر پیغمبر درونش فرستادم! چقدر موعظه کردم! پس تو نمی‌خواهد حرف بزنی! که بگویی: او بدبخت بوده ووو..." می‌بینید این حالتی که امروزه ما می‌گوییم که "آقا! طرف مستضعف بوده، نمی‌فهمیده، شاید نمی‌دانسته، شاید محیطش اینجوری بوده و..." "خدا اصلاً این‌ها را قبول نمی‌کند؛ مثلاً اصلاً دشمنی با انبیاء را به هیچ وجه قبول نمی‌کند. همه دشمنان انبیاء را به درک اسفل السافلین راهنمایی می‌کند. مسئولیتش هم با خود خداست. اصلاً هم فاز روشنفکری بر نمی‌دارد. ما هزار تا احتمالات وسط می‌گذاریم برای اینکه [توجیه کنیم ولی] خود خدا می‌گوید: "خودم آفریدم. خودم می‌دانم چکار کردم. انبیاء را هم همین جوری میثاق گرفتیم." اگر کسی این میثاق‌ها را یادش نیاید، حتی اگر پیغمبر بیرون هم بیاید، واقعاً فایده ندارد. برای همین قرآن

۹. [۵۱] البته این نار هم خودش یکی از مطهرات است. در رساله‌ها هم هست که آتش یکی از مطهرات است. این را لزوماً به عنوان غیظ و غضب خدا نگیرید. کما اینکه امراض از مطهرات است. مرگ از مطهرات است. این آدم که می‌خواهد به بهشت برود، باید با بهشت، متناسب بشود. اگر متناسب با بهشت باشد که همین جوری می‌رود بهشت. اگر کثیف باشد که کیسه‌اش می‌کشد و خوب هم می‌کشند، بستگی دارد چقدر کثیف باشد. گاهی اوقات کیسه‌های دردآور می‌کشند. گاهی با دلیر می‌افتند به جان این چرک‌ها، اما اگر کسی پاک باشد، خیلی عذاب‌های قبر را هم ندارد. آتش را جزء مطهرات ببینید. متأسفانه یک آتشی هم هست دیگر. حالا اگر می‌توانید خودتان را این طرف پاک کنید که بسم الله! اگر نمی‌شود، آن طرف پاکمان می‌کنند. برای همین می‌گویند: «موتوا قبل ان تموتوا»؛ یک دور قبل از اینکه بمیری بمیر! یعنی مرگ را یک دور خودت تجربه کن که آن طرف پاک بروی و اینقدر کیسه‌ات نکشند و با یک آب خالی قضیه حل شود.

۱۰. «أُخْتُ» به معنی همگن است. مثل «کان و اخواتها»؛ کان و فعلهای شبیه به «کان»

مرتباً می‌فرماید: درست است که تو نذیرا للعالمینی و نذیرا للبشری، ولی این قرآن تو (بی: ۷۰) لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا...؛ اگر بخواهد عمل کند، روی آدم زنده عمل می‌کند. (ق: ۳۷) إِن فِي ذَلِكَ لَذِكْرٌ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ... این طرف یک قلبی باید داشته باشد. اگر بخواهد تدبر بکند: (محمد: ۲۴) أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؛ دلش نباید بسته باشد. (نازعات: ۴۵) إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنْ يَخْشَاهَا؛ باید از قیامت بترسد وگرنه نمی‌تواند این پیام‌ها را قبول کند. اگر درونش چیزی به او نگوید، اگر تنور درونش داغ نباشد، نان انبیاء در آن تنور نمی‌چسبد و آن تنور را هم خدا داغ کرده است.

[۳۲] در نهج‌البلاغه نقل می‌کند که به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتند: تو پیغمبری؟ گفت: بله! گفتند: اگر تو پیغمبری آن درخت را نصف کن و بگو قسمت بالایش بیاید جلو! پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همین کار را کرد. بعد گفتند: بگو نصف پایین آن هم جلو بیاید. و آمد بعد به هم بچسبان بینیم بلدی؟ حالا بگو برود عقب و رفت! حالا بگو برود توی خاک و رفت! آدم وقتی نخواهد قبول کند، این می‌شود وگرنه یعنی که چه که آیا تو پیغمبری؟ ببینید تست پیغمبر به چی؟! مثل اینکه به یک دکتر بگویی: اگر تو دکتری روی دست‌هایت راه برو بینم! آخرش هم به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتند: "عجب ساحری هستی؟! چه کارهایی بلد هستی؟! کسی که نخواهد ایمان بیاورد و آماده نباشد، ایمان نمی‌آورد! حالا هرچه بکنی که ایمان نمی‌آورد!

[۶۰] در سوره مبارکه نساء، آیه ۹۷ دارد:

(نساء: ۹۷) إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا؛ (نساء: ۹۸) إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا؛

(نساء: ۹۷) إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ... کسانی که ملائکه آن‌ها را توقی می‌کنند؛ یعنی به تمامه دریافت می‌کنند. باید این‌ها را دریافت کرد. ^{۱۱} [۶۱] ...قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ... ملائکه می‌پرسند: چرا اینجوری هستید؟! ...قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ...؛ می‌گویند: "ما در زمین مستضعف بودیم. نمی‌دانستیم چکار باید بکنیم!" ولی خدا قبول نمی‌کند و می‌گوید: ...قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا...؛ این زمین خدا اینقدر پهلو بود، خب می‌رفتید یک جای دیگر!

[۶۲] من گاهی در این مسافرت‌های خارجی می‌بینم واقعاً طرف از دست رفته! نه صرف این که آن‌جا زندگی می‌کند و وقتی می‌پرسیم، می‌گوید: "حاج‌آقا چکار کنیم این‌جا هستیم دیگر! این کارها هم از اقتضائات این‌جاست." یعنی تو می‌خواهی کل قیامتت را خراب کنی؛ چون این‌جا هستی؟! اصلاً این چه ذهنیتی است؟! این منطق را از کجا درآورده‌ای؟! «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» اولاً چه کسی گفته که از اقتضائات آن‌جاست! یا می‌توانی حاشیه خودت را تغییر بدهی، یا محیطت را عوض کن! «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا»، خب مهاجرت می‌کردی! برو یک جایی که دینت را نگه داری.

۱۱. انسان فوت ندارد و فوت کردن تعبیری غیر دینی است. انسان وفات می‌کند. (نساء: ۹۷) إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ... این کسانی که ظالم به نفس هستند، (انفال: ۵۰) ...يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ...؛ یکسری ملائکه هستند که با اردنگی این‌ها را بیرون می‌کنند و از آن طرف ملائکه در قیامت هم توی صورتش می‌زنند؛ یعنی قبولش نمی‌کنند؛ لذا در همان ابتدا یک حالت سرگردانی دارد؛ این با اردنگی انداخته بیرون و آن هم قبول نمی‌کند. معلوم نیست وضعیتش چی هست فعلاً. مثل وقتی که در ادارات از این اتاق به آن اتاق می‌روی و آخرش نمی‌دانی کجا باید بروی! یعنی حتی قبولش نمی‌کنند که به حسابش برسند. تا بالاخره خرد خرد قبولش کنند.

...فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا؛ مأوای آن‌ها جهنم است و بد، شدنی است.

[۶۴] بله! یک عده خاصی آن هم با ملاک‌های خاصی که خودش می‌داند [مستضعف می‌گوید و از آن‌ها می‌پذیرد]. نباید بشود (به اصطلاح ما آخوندها) «تخصیص اکثر»؛ «تخصیص اکثر» یعنی یک قاعده کلی بدهید و بیشتر [مصادیق] آن را خارج بکنی؛ مثلاً بگویند: همه مهمان من! منتها اشاره کنم به تک تک و تعداد کثیر ۹۵ درصدی و بگویم شما نه! خوب از همان اول همان پنج درصد را دعوت می‌کردی!

بله! یک عده خیلی خاص و ویژه که نمی‌توانند محیط‌هایشان را عوض بکنند، (نساء: ۹۸) إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَّا يَسْتَظِيلُونَ حَيْلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا؛ یکسری زن و بچه و پیرزن و پیرمرد هستند که در جای خودشان مانده‌اند و بی‌چاره‌اند و هیچ راهی ندارند و مجبورند در همان جا باشند. این‌ها استثناء هستند، ولی بقیه که استثنا نیستند! برای همین در همین شرایط باز در قرآن دارد: (نساء: ۱۰۰) وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً...؛ کسی که مهاجرت کند در راه خدا هم امکانات گیرش می‌آید و هم پول و وسعت مالی و هم جایگاه.

۸- جمع‌بندی

[۶۶] باز هم خدا این را قبول نمی‌کند؛ و این از تبعات بحث **فطرت** هست؛ به عبارتی این جوهری فکر کن یکی از پیغمبران الهی ۲۴ ساعته کنارت هست و دائم دارد از درون با تو حرف می‌زند. هم دین را درونی کنی و فکر نکنی که فقط از بیرون باید حرف پیغمبرها را گوش داد! وقتی خدا پیغمبر را دارد توصیف می‌کند، می‌گوید: یک پیغمبری آورده‌ام (اعراف: ۱۵۷) ... يَجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ...؛ یعنی چیز طیب را می‌گوید حلال! و یک چیز خبیث را می‌گوید حرام، همین!

[۶۷] برای همین برخی از استدلال‌ها دارد که برای ما شگفت‌انگیز است. می‌گوید: با منکوحه آب نکاح نکن! و دلیلش؟ نمی‌گوید: چون من می‌گویم؛ بلکه چون (نساء: ۳۲) إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً...؛ اصلاً کار بدی است! یا یک موقع می‌گوید: اسراف نکن! و چرا؟ می‌گوید: (اعراف: ۳۱) إِنَّهُ لَّا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ؛ «چون من دوست ندارم». این کار کار خوبی نیست، مگر باید از بیرون به آدم بگویند فلان چیز خوب نیست، تا آدم بفهمد خوب نیست؟! چقدر ما روایت داریم که «استفت قلبک»؛ از دفتر استفتائات قلبت سؤال کن! خودش به تو می‌گوید که این کار بد است یا خوب است.

اگر دین درونی بشود، فوق‌العاده است. این بحث تمام!

حکمت

[۶۸] حالا برویم بر سر درونیاتی که از آن به **حکمت** یاد شده در مقابل یک بیرونیاتی که (بقره: ۱۵۱) يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ؛ است که اصلاً آدم نمی‌فهمد و باید به آدم بگویند تا بفهمد. اسم یکسری درونیات را هم **حکمت** گذاشته‌اند؛ چون محکم است. هم استحکامش بالاست و هم بسته شده است. (بعداً توضیح می‌دهم که چرا اسمش را گذاشته‌اند حکمت.) و بعد بروید ببینید چقدر چیز در آن است وقتی این‌ها خدا دارد معرفی می‌کند! مثل این که به شما یک دانه نشان بدهند و بگویند: "می‌دانی از توی این یک انگور هم درمی‌آید!" شما تعجب می‌کنید. باز بگویند: "می‌دانی ساقه هم می‌دهد!" باز تعجب می‌کنید. بگویند: "توی این دانه این هم هست! این هم هست! این هم هست!"

هست!" در این [درونیات] چیزهایی را محکم کرده‌اند و مستحکم کرده‌اند و فشرده کرده‌اند که وقتی دارند معرفی می‌کنند که این و این و این هم در آن است، شما هی تعجب می‌کنید! که این ترکیب هم توی آن بود؟! این میوه هم توی آن بود؟! ساقه هم داشت؟! اینقدر بزرگ می‌شود؟! یعنی هی باید تعجب کنی. اما بعد که در شخص بارور بشود، می‌فهمد که "بله، این هم هست، این میثاق هم هست. این نفخه‌الهی هم هست. اصلاً تمام عالم مربوط به من است."

صلوات!